



روایت خانواده جواد بهبودی، شهید ناو دنا که از دل دریا به آسمان پرواز کرد

# نگهبان همیشگی آب‌های ایران

۵۴



عکس: فاطمه جاهدی/شهر آرا

همه اتفاقات مهم زندگی مرضیه مکاری در محله امام‌رضا<sup>(ع)</sup> رقم خورده است  
**معلم بودن در مدرسه کودکی**

۶



همسایه به همسایه، دیدار بیست و دوم  
خیابان شهید دلدار<sup>۶</sup>  
**یک خوبی می‌ماند، یک بدی**

ابتکار جدید بسیجیان مسجد عباسی  
برای تشویق کودکان به حضور در اجتماع مردمی  
**کارناوال خودروهای اسباب‌بازی**

۷

همسایه به همسایه، دیدار بیست و دوم، خیابان شهید دلدار ۶

## یک خوبی می ماند یک بدی

سمیرا منشادی شهرک پردیس محدوده ای تازه ساز در منطقه ۷ است. شاید عمر همسایگی همسایه هادر آپارتمان هاما مانند محله های قدیمی به دو یا سه دهه نرسد. اما آن ها تلاش کرده اند که مانند گذشته دور هم جمع شوند. از زندگی در محیط آپارتمانی لذت ببرند و بایکدیگر خاطره بسازند. در خیابان دلدار ۶، همسایه ها جنس همسایگی شان متفاوت با سایر آپارتمان هاست.

### دوره پر خیر و برکت

بی بی امجد موسوی از غندی یک دهه شصتی است که خاطره های محله قدیشان را با خود به محله انقلاب آورده است. همین روحیه او سبب شده است دوره قرآنی را در آپارتمان ۶ واحدی خودشان راه اندازی کند؛ دوره ای کوچک و خودمانی که با حضور دو نفر از بانوان آپارتمان شکل گرفت و حالت تبدیل به دوره ای گرم و گیرا با حضور دیگر بانوان شده است. این دوره در ماه مبارک رمضان هر روز و در سایر ماه ها، یک بار در ماه برگزار می شود.

بی بی امجد می گوید: در محله قائم (عج) که زندگی می کردم، به کودکان و نوجوانان قرآن درس می دادم. به محض اینکه به خانه جدید آمدم، دوره هایی که داشتم و سفره آش را راه انداختم.

او ادامه می دهد: این دور هم جمع شدن همسایه ها مایه خیر و برکت است. برای تهیه آش و سفره ای که در ماه مبارک داشتم، همسایه ها کمک می کردند. با اینکه همگی کمتر از دو سال است در این خیابان ساکنیم، این همکاری، باعث صمیمیت بیشتر شده است.

### همسایه خوب داشتن نعمت بزرگی است

بی بی امجد، فهمیه شکوهی را از زمانی که ساکن آپارتمان جدیدشان شده است، می شناسد. ناگفته نماند که همسرانشان همکار هستند و یکی از دلایل آشنایی شان همین موضوع بوده است. فهمیه خانم ۲۰ سال در محله بهارستان زندگی کرده است. بی بی امجد می گوید: فهمیه خانم حافظ قرآن و یکی از پایه های اصلی برگزاری دوره قرآنمان است که «امام حسن مجتبی (ع)» نام دارد و در آپارتمان برپا کرده ایم. فهمیه خانم درباره همسایه های جدیدش می گوید: رعایت آداب همسایگی در آپارتمان ها بسیار مهم تر از منازل ویلایی قدیم است، چون در آپارتمان، حریم ها نزدیک است و همسایه خوب داشتن نعمت بزرگی است. شکر خدا در همین دوره ها یکدیگر را بیشتر شناخته ایم و حالا همراه بانوان همسایه و دخترانمان عصرها به پیاده روی و گردش هم می رویم.

او درباره امنیت و صمیمیت فضای آپارتمان نشان می گوید: در برخی آپارتمان ها، همسایه ها که در خانه هایشان رویه روی هم بازی می شود، یکدیگر رانمی شناسند. اما اینجا آن قدر خاطرمان جمع است که خانه هایمان را به یکدیگر می سپاریم. به نظرم، داشتن همسایه خوب رزقی است که شامل حال من هم شده است.

### مادر بزرگ مهربان

معصومه محمدپور فهمیه خانم به ما معرفی می کند و می گوید: معصومه خانم هم زمان با ما وارد این آپارتمان شده است. او مادر بزرگ مهربانی برای همه بچه های ماست. هر کدام از ما کاری داشته باشیم، خودش را می رساند. حتی اگر همسایه ها بخواهند به خرید بروند، از فرزندان آن ها نگهداری می کند. بچه ها را مانند نوه های خودش دوست دارد. بچه های آپارتمان در خانه معصومه خانم مانند خانه خودش راحت هستند و گاهی بازی در آنجا را به خانه خودش ترجیح می دهند.

معصومه خانم که سال هادر محله سیدی زندگی می کرده و بنا به دلایلی به این آپارتمان نقل مکان کرده است، با اشاره به فهمیه خانم و بی بی امجد می گوید: آن ها مانند دخترانم هستند و در کنارشان حس خوبی دارم. گاهی همسایه های خوب و قابل اعتماد از خواهر و برادر برای آدم بهتر هستند.

او که به صبوری و مهربانی شناخته می شود، ادامه می دهد: از ما تنها اسمی باقی می ماند. به قول قدیمی های خوب می ماند و یک بدی. دوست دارم هر وقت اسمم را می آورند، خدا بامرزی پشت اسمم باشد.



## نظارت بر ساخت و سازها و فنی و عمران حوزه های پدیدخواست مردمی

سمیرا منشادی هفته اول اردیبهشت، نخستین روز ارتباط مردمی ۱۳۷ در سال جدید در دفتر شهردار منطقه ۷ رقم خورد. رضادآوری به همراه معاون شهرسازی و معماری، مدیر روابط عمومی و رؤسای ادارات در این نشست حضور پیدا کردند. داوری طی ۹۰ دقیقه بدون واسطه به ۲۸ تماس تلفنی شهروندان پاسخ گفت.



### حوزه خدمات شهری

۲۸ تماس مربوط به حوزه خدمات شهری بود. رسیدگی به سد معبر در خیابان صاحب الزمان (عج) ۱۰ در شهرک طرق و نظافت و رفت و روب در خیابان سپاه ۲۵ از درخواست هایی بود که در این زمینه مطرح شد.

### شهرآرامحه پیگیری می کند

شهرآرامحه در آینده، موضوع ساخت سالن ورزشی در بوستان تامن الاثمه<sup>(ع)</sup> و ایجاد دوربرگردان در اصلانی ۹۳ را پیگیری خواهد کرد.

### حوزه فنی و عمران

در مجموع ۱۱ تماس به حوزه فنی و عمران اختصاص داشت. مهم ترین درخواست ها، آسفالت نامناسب خیابان کوشش، لکه گیری و ترمیم آسفالت معابر خیابان های رباط طرق، میدان تامن و خیابان سحر بود. رفع خطر دیواری در خیابان شهید اصلانی ۳۵، ساخت رمپ در خیابان تامن ۳ و ساخت و مرمت پیاده روی های خیابان شهیددایی، از دیگر موضوعاتی بود که شهروندان مطرح کردند. ساخت سالن ورزشی در بوستان تامن الاثمه (ع) رباط طرق، موضوع تماس یکی دیگر از شهروندان بود.

### حوزه نظارت بر ساخت و سازها

۱۰ تماس به حوزه شهرسازی و نظارت بر ساخت و سازها مربوط می شد. شهروندان خواستار نظارت بر ساخت و ساز غیرمجاز در خیابان های شهیددایی ۶۱، شهید سبحان ۱۶، شهید شبانی ۴، قائم ۳۵، شهید نقی بی ۷، سحر ۴، شهید اصلانی ۸۱، نسترن ۲۸، قائم ۲۴ بودند. همچنین یک شهروند درخواست بررسی عوارض نوسازی را داشت.

### تعداد پیام های مردمی

۲۸ تماس

### حوزه فضای سبز

۲ تماس در این حوزه ثبت شد. یکی از ساکنان محله ابودر، ایجاد فضای سبز مقابل مدارس این محله را خواستار بود. همچنین یکی از اهالی خیابان دلدار ۴ در محله انقلاب، ایجاد فضای سبز در زمین های رها شده این محله را پیشنهاد کرد.

### حوزه ترافیک

در حوزه ترافیک، یک تماس به ثبت رسید و طی آن، شهروندی، ضرورت ایجاد دوربرگردان و سرعت گیر در خیابان شهید اصلانی ۹۳ را مطرح کرد.



اهالی بولوار شهید نامجو سال هاست از همسایگی با تعمیرکاران خودرو گلایه دارند

## تبدیل پیاده‌رو به گاراژ

نجمه موسوی زاده | بولوار شهید نامجو در محله شهید بهشتی، صرفاً یک خیابان معمولی نیست؛ سال هاست که به مرکزی برای انواع خدمات خودرویی تبدیل شده است، به طوری که بسیاری از مالکان خودرو که نیاز به خدماتی مانند برق، صافکاری، نقاشی یا حتی تنظیم باد لاستیک داشته باشند، به این بولوار مراجعه می‌کنند.

این تمرکز خدمات، شاید در نگاه اول، کار را برای مالکان خودرو آسان کرده باشد، اما ساکنان این بولوار سال هاست که با مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می‌کنند؛ مشکلاتی که سبب شده است آن‌ها بارها با ۱۳۷ تماس بگیرند.



می‌دهد و می‌گوید: ترک خوردگی موزاییک‌ها و ناهمواری‌های متعددی که در پیاده‌رو دیده می‌شود، به خاطر همین ماشین‌هایی است که مدام روی پیاده‌رو حرکت می‌کنند.

کریمی یادآور می‌شود: پیاده‌رو مکانی برای تردد عابر پیاده است، نه پارک خودرو. ما هر طور باشد از کنار خیابان راهمان را پیش می‌گیریم و می‌رویم اما این وضعیت برای گروه‌های آسیب‌پذیر مانند سالمندان و مادران با کودکان خردسال، خطرناک است.

نرگس قنبری، یکی دیگر از اهالی، نیز به رها شدن وسایل این تعمیرکاران در پیاده‌رو اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: برای تعمیر چند ماشین را پذیرش می‌کنند؛ یکی را داخل مغازه و دیگری را در پیاده‌رو پارک می‌کنند تا به قول خودشان کار مشتری را زود راه بیندازند.

او ادامه می‌دهد: بارها پیش آمده که وقتی از مسیر پیاده‌رو برای خرید نان و مایحتاج خانه می‌روم، دیده‌ام کارشان تمام شده ولی آچارهای بزرگ را در حاشیه پیاده‌رو رها کرده‌اند. یکی از آن‌ها دستگاه خود را وسط پیاده‌رو گذاشته و به شکل دیگری سد معبر کرده بود.

### ● صدور اخطاریه و پلمب، در انتظار متخلفان

شهردار منطقه ۸ از برگزاری جلسه مشترک با نمایندگان اتحادیه تعمیرکاران خودرو برای رفع این مشکل خبر می‌دهد و می‌گوید: مسائل و چالش‌هایی را که از سوی شهروندان با ما در میان گذاشته شده بود، به آن‌ها منتقل کردیم.

حسن صالحی مفرد با اشاره به اینکه در همین جلسه مقرر شد به هریک از مغازه‌های تعمیر خودرو که مجوز ندارند، دستور تخلیه داده شود. ادامه می‌دهد: شهروندان می‌توانند در صورت مشاهده تخلف تعمیرکاران برای پارک خودرو در پیاده‌رو، موضوع را به ما اطلاع دهند تا برای اخطار و در ادامه پلمب مغازه اقدام شود.

### ● زندگی در میان دود و صدای آچار

مشکل اصلی که بیش از همه، آسایش ساکنان را برهم زده، استفاده بی‌رویه تعمیرکاران از پیاده‌رو هاست. سارا احمدی که شش‌سالگی می‌شود ساکن این محله شده است، می‌گوید: بیشتر تعمیرکاران، ماشین‌را در پیاده‌رو مقابل مغازه‌شان پارک می‌کنند تا راحت به تعمیر بپردازند و رعایت حال عابر پیاده را نمی‌کنند.

او می‌افزاید: بچه‌ام را که می‌خواهم به مدرسه ببرم، مجبوریم از کنار خیابان برویم؛ جایی که هر لحظه ممکن است ماشین‌ها به ما بزنند! تعمیرکاران اینجا را تبدیل به گاراژ سیار خودشان کرده‌اند. پیاده‌روها را نگاه کنید؛ پر از روغن سوخته است.

محمود مجیدی، یکی از اهالی پردغدغه بولوار شهید نامجو، با لحنی گلایه‌آمیز بیان می‌کند: سرکچه ما مغازه صافکاری قرار دارد. زمستان‌ها ظاهرها تعطیل می‌کرد تا به خانه برود و استراحت کند اما از وقتی هوا گرم شده است، صدای تعمیر کردن ماشین‌ها صبح، ظهر و شب نمی‌شناسد!

او که تاکنون دویار با سامانه ۱۳۷ تماس گرفته است، می‌گوید: به شهرداری که زنگ می‌زنیم، می‌گویند مغازه‌ها در طرح تفصیلی باید جابه‌جا شوند ولی انگار اجرای این طرح مشخص نیست و ما باید همچنان این شرایط را تحمل کنیم.

### ● پیاده‌روهای ناامن برای همه

رضاکریمی که سال هاست در یکی از کوچه‌های منتهی به بولوار شهید نامجو سکونت دارد، بر مشکلات صوتی و آلودگی بصری تأکید می‌کند و می‌گوید: اینجا دیگر محله نیست، انگار یک تعمیرگاه بزرگ و بی‌دروپیکر است.

او پیاده‌روهای شکسته مقابل یک مغازه تعمیر خودرو را نشان

### قدردانی از خادمان تجمعات

شهردار منطقه ۸ حضور میدانی در تجمعات شبانه از موبک‌ها و حسینیه‌ها بازدید کرد. حسن صالحی مفرد ضمن گفت‌وگو با اهالی و خادمان این تجمعات مردمی، از تلاش آنان در حفظ طراوت معنوی شهر قدردانی کرد. این بازدید همه اجتماعات و موبک‌های فعال در خیابان‌های امام خمینی<sup>(ع)</sup>، بهار امام رضا<sup>(ع)</sup> و سرشور را دربرگرفت.

### دو چرخه سواری آسان در بولوار شهید باباپور

مسیر دو چرخه در ضلع شمالی بولوار شهید باباپور با هدف توسعه زیرساخت‌های شهری برای دو چرخه‌سواران آسفالت شد. در این عملیات، ۶۰۰ متر مربع از مسیر دو چرخه در بولوار شهید باباپور حدفاصل خیابان بهشتی ۱۶ تا بولوار شهید نامجو با استفاده از ۵۵ تن آسفالت گرم پوشش داده شد.

### بوستان «جهان شهر» صاحب زمین چمن شد

باتحویل رسمی زمین چمن فوتبال در اراضی یادگان سابق ارتش، عملیات نگهداری و چمن‌زنی از سوی شهرداری منطقه ۸ انجام شد. این زمین چمن فوتبال در بوستان جهان شهر که پیش‌تر در محدوده یادگان سابق ارتش (لشکر ۷۷) قرار داشت، به شهرداری منطقه ۸ واگذار شد.



شهر خبر



نجمه موسوی زاده رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸، از آغاز عملیات اجرایی پروژه پیاده‌روسازی خیابان فیاض بخش در ماه آینده خبر داد و گفت: این پروژه که حدفاصل میدان امام خمینی<sup>(ع)</sup> تا تقاطع تامن الاثمه<sup>(ع)</sup> قرار دارد، در هر دو ضلع شمالی و جنوبی خیابان اجرا خواهد شد. سبحان ضیایی، با اشاره به جزئیات این طرح، گفت: طراحی این پروژه با الهام از رویکرد «شهر انسان محور» با رویکرد ایرانی اسلامی، انجام شده است.

او افزود: مساحت کل این پروژه ۵ هزار متر مربع است و با اعتباری بالغ بر ۲۵ میلیارد تومان اجرایی می‌شود.

رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸ یادآوری کرد: پروژه بهسازی پیاده‌رو خیابان فیاض بخش شامل عملیات کف‌سازی، اجرای سیستم جمع‌آوری آب‌های سطحی، نصب مبلمان شهری شامل سطل‌های زباله و همچنین بهسازی فضای سبز و گونه‌های گیاهی موجود در این محدوده خواهد بود.

ضیایی یادآور شد: پیش‌بینی می‌شود پس از آغاز عملیات اجرایی، این پروژه ظرف مدت ۶ ماه به بهره‌برداری برسد.



بهسازی پیاده‌رو خیابان فیاض بخش براساس رویکرد ایرانی اسلامی بهسازی می‌شود

گامی به سوی شهر انسان محور



روایت خانواده جواد بهبودی، شهید ناو دنا که از دل دریا به آسمان پرواز کرد

## نگهبان همیشگی آب‌های ایران

۷



داستان جلد

سمیرا منشادی | خانه پدری شهید ناوسروان جواد بهبودی هنوز بوی حضور پسرش را می‌دهد؛ همان پسری که دل به دریا سپرده است. انگار دیوارهای این خانه، هربار که نام او برده می‌شود، آرام می‌لرزند؛ گویی خاطراتش هنوز از میان اتاق‌ها عبور می‌کند و در نگاه پدر و مادرش جان می‌گیرد. جواد، پسری دریادل بود که در ناوشکن دنا خدمت می‌کرد؛ جایی که برایش نه فقط محل کار، بلکه میدان غیرت و وظیفه بود. در این خانه، قصه‌ای جریان دارد که نه زمان خاموشش کرده است و نه فاصله. مادر با شنیدن نام جواد هنوز ته دلش می‌ریزد و همسرش آخرین پیام‌های پسرش را مثل جان حفظ کرده است و در دل‌تنگی مرور می‌کند. دختران شهید هنوز باور دارند پدرشان در سفر است. روایت زندگی شهید بهبودی سرشار از اشک، دل‌تنگی، دلاوری و عشق است. قصه جوانی که زندگی‌اش را در دریای طوفانی گذاشت تا آرامش به ساحل وطن برسد.

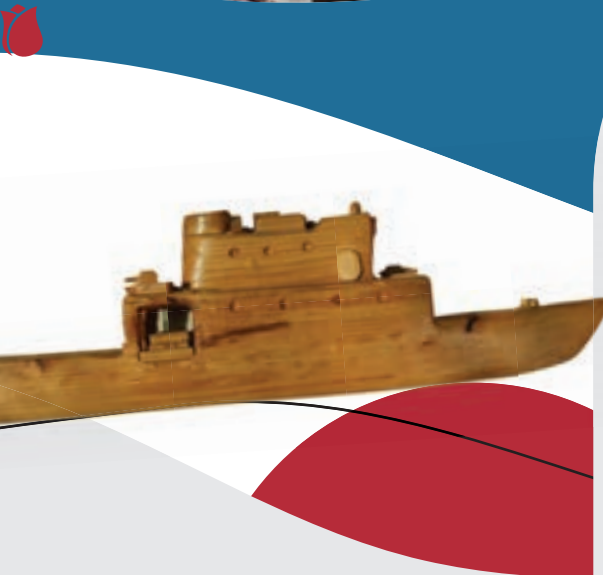
### دعا کردم قبول نشود

آرام و بی‌صدا اشک می‌ریزد، حتی زمانی که در حال خوشامدگویی است. زینت بهبودی داغ‌دار فرزند ارشدش است. روز سوم بهمن ۱۳۶۰ راکه جواد به دنیا آمد، به خاطر دارد. میان اشک و بغضی که راه گلویش را بسته، خاطراتش را از روزی که پسرش زبان باز کرد تا اولین روز مدرسه‌اش مرور می‌کند. فرزند اول، برای مادر حکمی دیگر دارد؛ آن هم جواد که به گفته مادرش، در نبود پدر که آن روزها به خدمت سربازی رفته بود، دلخوشی دل‌تنگی‌هایش بود. جواد مثل بیشتر پسر بچه‌ها پراز شور و شیطنت بود؛ حتی پدرش گاهی اوقات بی‌تابی می‌کرد. خاطرات یکی پس از دیگری در مقابل چشمان اشک‌بار مادر جان می‌گیرند؛ «روزی که برادر کوچک‌ترش، کمال، رادر بشکه‌انداخته بود و سینی مسی بزرگی روی در بشکه گذاشته و خودش روی آن نشسته بود، یا روزی که برادر دیگرش را به قلاب بتایی وصل کرده و در هوا معلق نگه داشته بود، اوقاتی بود که حسابی صدای پدرش رادر آورد و عصبانی‌اش کرد.»

زینت خانم به گل‌های قالی خیره می‌شود. یادش می‌آید روزی راکه فرزند نو جوانش تصمیم گرفت به نیروی دریایی ارتش بپیوندد. این مادر شهید می‌گوید: سه دوست بودند که هر سه تصمیم گرفتند وارد نظام شوند. یکی از آن‌ها وارد نیروی انتظامی شد. پسر من و یکی دیگر از دوستانش می‌خواستند وارد نیروی دریایی شوند. خیلی به او اصرار کردیم این کار را نکنند. دوستش در مصاحبه نیروی دریایی امتیاز نیافرود و رد شد اما جواد همه کارهایش ردیف شد. چقدر دعا کردم در مصاحبه رد نشود. اما انگار قسمتش این بود که با همان لباس سفید شهید شود.

### این لباس سفید را دوست دارم

جواد سال ۱۳۷۶ بعد از انجام کارهای اولیه، به تهران، سپس به بندر انزلی منتقل شد. زینت خانم آن قدر گریه کرد که همسرش تصمیم گرفت او را به انزلی ببرد تا پسرش را ببیند؛ بلکه بتوانند او را راضی کنند برگردد. از اولین دیدارشان این طور روایت می‌کند: «۲۰ روز از رفتنش گذشته و جواد تازه به انزلی رسیده بود. با پدرش رفتیم. یک چشمم اشک بود، چشم دیگرم التماس که برگردد. او در مقابل همه حرف‌های من و پدرش گفت «این لباس سفید را دوست دارم و می‌خواهم در نیروی دریایی خدمت کنم.» آن‌ها برگشتند و به دیدارهای چند ماهه دل خوش کردند. زینت خانم می‌گوید: روزی یک بار تماس می‌گرفت و حال همه را می‌پرسید. وقتی به مرخصی می‌آمد، سرش را روی پایم می‌گذاشت یا می‌گفت «مثل بچگی ام به پشتم بزن تا خوابم ببرد». جواد می‌دانست چقدر از سوسک می‌ترسم؛ یک بار به کف پایم چشم دوخت و داد زد ماما زبیر پایت سوسک است! وقتی جیغ زدم و پایم را بلند کردم، خودش را رساند و کف پایم را بوسید. در جواب خواهر و برادرهایش که می‌گفتند «چقدر خودت را لوس می‌کنی؟»، می‌گفت: «مادر هر روز شمارا نوازش می‌کند؛ حالا یک روز هم این محبت نصیب من شود، اتفاقی نمی‌افتد.»



تماس‌ها شروع شد. همه از او می‌پرسیدند: «اسم‌ناو محل خدمت جواد چیست؟» مرضیه خانم باتماس‌های متعدد دوستان و فامیل شک کرد که اتفاقی افتاده. در جاده می‌دید که دوستانش که در ماشین دیگری هستند، گریه می‌کنند. کم‌کم متوجه منظور اقوام از تماس‌ها شد. دنیا روی سرش آوار شد. اما اگر روبرو حبه‌اش را حفظ نمی‌کرد، چه کسی دخترانش را به مشهد می‌رساند؟ مرضیه به آن‌ها گفت پدرتان مردی قوی است؛ خودش رانجات می‌دهد.

### مراقب امانتی‌هایت هستم

راهی پیش‌رو داشتند که از همیشه طولانی‌تر بود. همیشه باشوخی و خنده همراه جواد به مشهد می‌آمدند. اما این بار تمام راه نگرانی بود و اشک. مرضیه خانم در راه به آخرین هافکر می‌کرد؛ آخرین مکالمه‌ها، آخرین خرید، آخرین نگاه‌ها.

کمی مکث می‌کند. بعد تلفن همراهش را نشانم می‌دهد؛ آخرین پیام هایشان پراز محبت است.

او از آخرین مکالمه‌ای که داشتند، این‌طور برایمان روایت می‌کند: شماره خصوصی افتاد. جواب دادم. اما مرد غریبه‌ای گفت همسرتان به من سپرده حالتان را ببرسم. جواد می‌خواهد بداند کجا هستید. گفتم به او بگویید در یکی از روستاهای اطراف هستیم و اگر جنگ تمام نشود، راهی مشهد می‌شویم. به واسطه گفتم بگو نگران بچه‌ها نباش؛ مثل شیر بالای سرشان هستم.

اشک در چشمانش حلقه می‌زند و یاد لحظه‌ای می‌افتد که همسرش شنیده بود از تری به سمت ناومی آید. او می‌گوید: اگر شما بچه داشته باشید، در آن لحظه‌ها به چه فکر می‌کنید؟ حتماً بچه‌ها فرزندانتان. جواد هم حتماً به ستایش و ملیحه فکر می‌کرده.

با صدایی لرزان می‌گوید: دخترهایم امانت‌های پدرشان هستند. هر زمان به آن‌ها نگاه می‌کنم، جواد را می‌بینم. می‌دانم همیشه کنارم است.

### این هم شربت شهادت

انگار آخرین بار همیشه به یادماندی است؛ آخرین مأموریت، آخرین خداحافظی، بار آخری که جواد به مأموریت رفت، نزدیک تولدش بود. مرضیه خانم تصمیم گرفت ادکلن مورد علاقه همسرش را به او هدیه بدهد. او می‌گوید: جشن کوچکی گرفتیم و هدیه‌اش را دادم. چه خوب شد که همان روز برایش زودتر از موعد تولد گرفتیم و کنارش بودیم. روزی که قرار بر رفتنش شد، هنگامی که وسایلش را داخل چمدان جمع می‌کرد، ادکلن را برنداشت. گفت آن را بعد از برگشت استفاده می‌کند. دو بار رفتنش به تعویق افتاد. به خانه برگشت. بار سوم که تماس گرفته و گفته بود عازم است، مرضیه خانم خندیده و در جوابش گفته بود که «این بار هم برمی‌گردد». اما او گفت: «این بار رفتنمان قطعی است.»

مرضیه خانم می‌گوید: بار آخر تا دم در رفت، برگشت و از دخترمان خواست یک لیوان آب بیاورد. نوشید و گفت «این هم شربت شهادت.»

### چیزی در حال سوختن بود

بعد از رفتنش و شروع جنگ تحمیلی، مرضیه خانم به اتفاق دود خترش و دو خانواده دیگر از دوستانشان به خاطر شرایط جنگ تحمیلی، چند روزی به روستایی حوالی حاجی آباد رفتند. مرضیه خانم با وجود دلشوره، سعی می‌کرد به اطرافیان روحیه بدهد.

با ادامه جنگ تحمیلی سوم، روز سیزده اسفند، تصمیم گرفتند به مشهد بیایند. یک ساعت از حرکت نگذشته بود که مرضیه خانم بی‌اختیار شروع به گریه کرد؛ تصور می‌کردم به خاطر دوری از همسرم با وضعیت جنگی حالم این‌قدر منقلب شده است، اما دل‌م آرام نمی‌شد. در طول مسیر تلاش می‌کردم دخترانم اشک‌هایم را نیندازند. ساعت ۲ یا ۳ ظهر بود که بچه‌ها گفتند دریا را نگاه کن؛ انگار چیزی سقوط کرده و در حال سوختن بود. دلهره‌ام شدیدتر شد. به اینترنت دسترسی نداشتیم و لحظه به لحظه نگرانی‌ام بیشتر می‌شد.

### محرم اسرارم بود

آخرین عکس پسرش را که در مأموریت هند گرفته بود، محکم‌تر به سینه می‌چسباند. اشک‌هایش بی‌امان روی صورتش می‌غلطند. او از آخرین دیدارشان می‌گوید: دیداری که شش ماه قبل، به خاطر فوت مادر بزرگ، جواد را راهی مشهد کرد؛ دیداری که دیگر تکرار نشد. زینت خانم می‌گوید: هر زمان که به مأموریت می‌رفت، تماس می‌گرفت. می‌دانستم وقتی روی گوشی ام شماره خصوصی می‌افتد، جواد است. بار آخر در داروخانه بودم که تماس گرفت. پرسید کجایی. وقتی گفتم آمده‌ام داروهای پدرت را بگیرم، گفت «من شرمندم که به بارخانه روی دوش افتاده.» خندیدم و گفتم «دو سال دیگر برمی‌گردد؛ آن موقع پدرت را تحویل می‌دهم که دیگر شرمند نباشی.»

شهید بهیودی به مادرش گفته بود از هند برایش ادویه خریده است. مادر با لبخندی تلخ می‌گوید: به همه می‌گفتم پسرم به فکر من است؛ از هند ادویه خوب برایم خریده؛ می‌خواهد برایم فلفل و زرد چوبه بیاورد.

صدایش میان اشک و بغض می‌لرزد و ادامه می‌دهد: جواد به فکرم بود. به درد دل‌هایم گوش می‌کرد. هر زمان از اه‌اهل خانه ناراحت بودم، حرف‌هایم را گوش می‌کرد. اما یک بار هم نشده بود از دوری یا کارش گلابی‌کند.

### قلبم آرام نمی‌گرفت

روزی که جنگ تحمیلی سوم شروع شد، از همان صبح دل‌مادر آرام نداشت. نه خبری رسیده بود، نه اتفاق خاصی رخ داده بود. اما دل‌مادر مثل پرنده‌ای که راه آسمان را گم کرده باشد، به سینه‌اش می‌کوبید. پشت فرمان، ناگهان گفت وگویی بی‌مقدمه در ذهنش شکل گرفت. صدای پسرش، ابوالفضل، را می‌شنید که به او می‌گفت «مادر، باید مراسمی در شأن برادرم بگیریم.» دلش بیشتر لرزید. دست بر سینه گذاشت، صلوات فرستاد و با خود گفت: چرا آرام نمی‌گیری؟ مگر قرار است چه شود؟

در همین لحظه از آرزوی شش‌ماه‌شکند ناوشکن دنا مورد اصابت قرار گرفته است. زینت خانم نمی‌داند از میدان امام حسین (ع) تا طارقی را چگونه راندگی کرده است. فقط با خودش تکرار می‌کرد: «حتماً اشتباه شده!»

اما خبر در ساعت‌های بعدنه تنها تکذیب نشد، بلکه ابعاد دیگری از مظلومیت سرنشینانش را مشخص کرد. دیداری که قرار بود بعد از آمدن جواد در ۱۳ نوروز تجدید شود، به قیامت افتاد.

### همراه پسر خاله جواد

در تمام مدتی که مادر حرف می‌زند، مرضیه شایسته، همسر شهید بهیودی، کنار خاله‌اش نشسته است؛ گاهی او را آرام می‌کند و گاهی خودش در سکوت فرومی‌رود. مرضیه خانم جواد را با همان لباس سفید نیروی دریایی به یاد دارد. وقتی به کودکی‌اش برمی‌گردد، خودش و جواد را می‌بیند که در شیطنتی کودکانه، گنجشک زده و بیاد دیگر دختر و پسرهای هم‌سن و سالشان گنجشک‌راری آتش‌کباب کرده‌اند. مرضیه از سال ۱۳۸۱ همراه جواد شد؛ آن زمان فقط ۱۷ سال داشت. اشک‌هایش را پاک می‌کند و لبخندی محرومی صورتش می‌نشیند. همسر شهید درباره خاطرات نوجوانی‌شان می‌گوید: خانه پدری‌ام روبروی خانه خاله‌ام بود. هر وقت خاله‌ام به خانه‌مان می‌آمد، می‌گفت سیب زمینی‌ها را خوب پوست کن تا بیایم خواستگاری‌ات و من با خجالت می‌گفتم حتی اگر خوب پوست بکنم، عروست نمی‌شوم.

در آن روزگار، تصویری از ازدواج با پسر خاله‌اش نداشت. حتی بعد از دواج او را «پسر خاله» صدا می‌زد.

مرضیه خانم دو سال بعد، همراه همسرش به آنزلی رفت. غربت را با حمایت‌های روحی جواد پشت سر گذاشت. پنجمین سال زندگی مشترک به بندرعباس منتقل شدند. بندرعباس دورتر بود و امکان رفت و آمد به مشهد، کمتر. اما همسرش تلاش می‌کرد با محبت‌هایش، دوری را برای مرضیه آسان کند.

### نه پای رفتن، نه تاب ماندن

شهید هر زمان در خانه بود، بیکار نمی‌نشست. کافی بود همسرش حتی به شوخی بگوید وسیله‌ای خراب است؛ تا همان لحظه دست به کار نمی‌شد. آرام نمی‌گرفت. دست پخت خوبی داشت؛ طعم ته‌چین‌هایش هنوز زیر دندان او و بچه‌هایش هست. مرضیه خانم ناوی چوبی را که جواد ساخته است، نشانمان می‌دهد و می‌گوید: وسایل زیادی با چوب می‌ساخت، از قاشق و چنگال تا ناو. سه ناوشیبه‌ناو جماران ساخته بود؛ یکی برای خودمان، یکی برای مادرم و یکی برای مادرش.

او مانده است میان بندرعباس، شهری که با همسرش در آن هزاران خاطره دارد و مشهد، شهری که شهید در آن بزرگ شده و حالا جسمش در آن آرام گرفته است. مرضیه می‌گوید: در بندرعباس به هر گوشه نگاه می‌کنم، جواد را می‌بینم. سال‌هاست مثل مهمان به مشهد می‌آیم؛ چند روزی می‌مانیم و به بندرعباس برمی‌گردیم. حالانمی‌دانم دخترهایم را در شهر پدری‌شان بزرگ کنم یا در شهری که باهم خاطره ساختیم.



### دل‌تنگی‌های دخترانه

شهید جواد بهیودی دو دختر دارد؛ ستایش هفده ساله و ملیحه یازده ساله. هر دو عمیقاً دل‌تنگ پدرشان هستند. ستایش در سنی است که دخترها تازه می‌فهمند پدر برایشان تکیه‌گاه است. مثل دیواری که خیال می‌کنند همیشه همان‌جا می‌ماند. وقتی از مدرسه برمی‌گردند، ناخودآگاه چشمشان دنبال کفش‌های مردانه پشت در می‌گردد؛ حتی اگر بدانند پدر در مأموریت است. ملیحه هم همین‌طور است. عادت داشت هر وقت پدر به دریا می‌رفت، شب‌ها گوشه‌ی مادر را بردارد و عکس‌های پدرش را نگاه کند.

ملیحه می‌گوید: هر بار کنار دریا بایستم، یاد پدر می‌افتم. انگار پدرم حالا نگرهبان دریا شده است. او با لبخندی غمگین از مهربانی‌های پدرش می‌گوید. از اینکه دلش حتی برای حیوانات هم می‌سوخد. روزی کلاغی زخمی پیدا کرده و بی‌معتلی آن را به دام پزشکی برده بود. اگر حیوانی گرسنه می‌دید، حتماً برایش غذا می‌برد.

وقتی به او فکر می‌کند، دل‌ش آرام می‌شود؛ چون می‌داند پدرش با خیال راحت از کنار خانواده رفته است.

از نگاه ستایش و ملیحه، پدرشان کسی بود که هیچ فاصله‌ای میان خودش و دخترانه‌ی گذاشت. آن‌ها از او نمی‌ترسیدند؛ با او مثل یک دوست حرف می‌زدند، رازهایشان را می‌گفتند و همیشه گوش شنوا و قلبی مهربان روبرویشان بود. پدر با صداقت، مهربانی و وقت‌گذاشتن برای دخترها، اعتماد کاملشان را به دست آورده بود.



همه اتفاقات مهم زندگی مرضیه مکاری، در محله امام رضا<sup>(ع)</sup> رقم خورده است

## معلم بودن در مدرسه کودکی

محله گردی

ایستگاه اول

نجمه موسوی زاده ۵۰ ساله است که در محله امام رضا<sup>(ع)</sup> زندگی می کند یعنی درست از بدو تولد. مرضیه مکاری، فرهنگی است و با اینکه مدتی را در روستاهای اطراف مشهد تدریس کرده است، باز هم خودش را در همه سال های عمرش ساکن محله امام رضا<sup>(ع)</sup> می داند؛ محله ای که به نظر او اعتقادات دینی در آن بسیار پررنگ است و در مناسبت های مذهبی مانند محرم و صفر، ماه رمضان و اعیاد، رنگ و روئی دیگری می گیرد و همین ویژگی، محله امام رضا<sup>(ع)</sup> را برای او خاص کرده است.



تا ۱۰ سال پیش مستأجر بودیم و نمی خواستیم از محله امام رضا<sup>(ع)</sup> برویم. در کوچه سوسنگرد ۱۲ خانه ای را پسندیدیم که مالکش، قول آن را به فرد دیگری داده بود. همان جا نذر کردم اگر خانه را به ما بفروشد، روضه ای در آن برپا کنیم، همان طور هم شد. خانه را خریدیم و هنوز کامل وسایل را نچیده بودم که نذر ما را به جا آورد.

ایستگاه دوم

سالن ورزشی جهاد مغنیه برای خانواده من فقط یک سالن ورزشی نیست. اگر چه پسرهای دو قلویم برای ورزش به اینجا می آیند. برای خانواده چهار نفره ما که همگی روزهای آخر صفر به این سالن ورزشی می آییم تا به زائران خدمت کنیم، پراز خاطره است. زائران پیاده، هر سال در این سالن اسکان داده می شوند.



ایستگاه سوم

محمود وطن خواه از کاسیان قدیمی و معتمد محله است. او مغازه فروش لوازم خانگی دارد و به خانواده هایی که برای دخترشان جهیزیه تهیه می کنند، به صورت قسطی و با قیمت مناسب لوازم منزل می فروشد.



ایستگاه چهارم

ایستگاه پنجم

درمانگاه علوی در کوچه امام رضا ۲، ۶۳، یک درمانگاه مجهز محلی برای ما بود ولی پنج سالی می شود که تعطیل شده است. حدود ۱۵ سال پیش، مدیر مدرسه ای در روستا بودم. اول صبح قبل از اینکه به روستا برسم، زمین خوردم و پایم مویه کرد. تا ظاهر در دراتحمل کردم تا به درمانگاه علوی آمدم و پایم را گچ گرفتند.



دبیرستان انقلاب اسلامی بین امام رضا ۶۵ و ۶۷، مدرسه ای بود که در سال ۷۱ از آن دیپلم گرفتم. چند سالی است که دوباره به این مدرسه برگشته ام، اما این بار به عنوان معلم. هر وقت در کلاسی برای تدریس حاضر می شوم، حس و حال روزهای نوجوانی که خودم پشت میز و صندلی ها می نشستیم، برایم زنده می شود.



هشت سال پیش، پسرهایم را برای آموزش روان خوانی قرآن به مسجد حضرت ولیعصر<sup>(عج)</sup> واقع در امام رضا ۶۹ بردم و همین موضوع باعث شد با فعالیت های مسجد بیشتر آشنا شوم، به طوری که الان در بیشتر مراسم مذهبی آن شرکت می کنم.



ایستگاه ششم

## ابتکار جدید بسیجیان مسجد عباسی برای تشویق کودکان به حضور در اجتماع مردمی کارناوال خودروهای اسباب بازی

عیدگاه

نوبده است که طی آن، از کودکان خواسته اند ماشین های اسباب بازی خود را تزئین کنند و در قالب کارناوال خودرویی در کوچه مسجد حرکت دهند.

### ● ○ جان فدای وطنم

سید مهدی حسینی هفت ساله است؛ چفیه ای دورگردنش انداخته و ماشین اسباب بازی اش را با پرچم ایران و فلسطین تزئین کرده است. بازبان کودکانه اش می گوید: چند بار همراه پدرم در کاروان خودرویی شرکت کردم و از پنجره ماشین، پرچم ایران را بیرون بردم و تکان دادم. او ادامه می دهد: وقتی فهمیدم این بار قرار است با ماشین اسباب بازی این کار انجام شود، از پدرم خواستم مرا به مسجد بیاورد. دوستم، محمد طاها، هم با اسکوترش آمد. هر دو مادر مسیّر شعار «جانم فدای ایران» را می گفتیم.

هر شب بیش از سیصد نفر در مراسم حضور دارند. مسئول پایگاه بسیج برادران مسجد می گوید: وقتی افراد مختلف حضور پرشور اهالی را می دیدند، تصمیم گرفتند با توزیع نذورات به شکل دیگری در این کار خیر سهیم شوند. تاکنون پیراشکی، کوکو، حلیم، عدسی، خوراک لوبیا، سالاد الویه توزیع شده است و در شب میلاد امام رضا<sup>(ع)</sup> نیز جلوكباب داده شد.

### ● ○ چند ابتکار در اجتماعات

اسماداعی مسئول پایگاه بسیج خواهران ریحانه النبی<sup>(س)</sup> مسجد عباسی است. او از دیر شدن غرفه کودک برای بچه ها خبر می دهد و می گوید: کودکان بسیاری همراه خانواده هایشان به مراسم اجتماع می آیند؛ همین موضوع باعث شد برنامه هایی ویژه آن ها برگزار کنیم، مانند غرفه کودک که بچه ها در آن نقاشی می کشند و بادکنک هدیه می گیرند.

او می گوید: از طرف دیگر، گروه سرود دختران را تشکیل دادیم که تعداد آن ها در روز اول ۶ نفر بود و الان به ۳۰ نفر رسیده است. سپس گروه سرود پسران نیز شکل گرفت؛ اجراهای آن ها آن قدر زیبا بود که در ایام دهه کرامت در سایر اجتماع های مردمی محله امام رضا<sup>(ع)</sup> نیز اجرا کردند. یکی از اقدامات جالب مسجد عباسی در کنار نوشتن پلاکارد، سردادن شعارهای حماسی و گرداندن پرچم کشور، ایده ای

نجمه موسوی زاده احوال و هوای اجتماع مردمی مقابل مسجد عباسی در محله امام رضا<sup>(ع)</sup> با شب های قبل تفاوت دارد؛ یک طرف مسجد چند مرد و زن بین شرکت کنندگان شیرینی پخش می کنند و چند نفر دیگر همه تو جهشان به کودکانی است که با ماشین های اسباب بازی خود به مراسم آمده اند. امشب قرار است کارناوال خودروهای اسباب بازی از مقابل مسجد تا ابتدای خیابان هویزه حرکت کند؛ ماشین های کوچکی که توسط بچه ها با پرچم سه رنگ کشور یا نوشته های زیبایی مانند «جان فدای وطنم» تزئین شده است. این ابتکار از سوی پایگاه بسیج مسجد عباسی رقم خورده است.

### ● ○ ۳۰۰ نفر در اجتماع مردمی مسجد عباسی

مسئول پایگاه بسیج برادران شهید منتظری توضیح می دهد: بعد از شهادت قائد امت اسلامی در جلسه ای با حضور نمایندگان مساجد محله امام رضا<sup>(ع)</sup>، تصمیم گرفته شد مساجد این محله و محله امام خمینی<sup>(ع)</sup> به صورت مشترک اجتماعات مردمی را در میدان امام خمینی<sup>(ع)</sup> برگزار کنند. محمد صفاری می افزاید: بعد از دو هفته که از حضور مادر میدان امام خمینی<sup>(ع)</sup> می گذشت، چند نفر از خانواده شهدا و سالمندان محله تقاضا کردند مراسم اجتماع در مقابل مسجد برگزار شود؛ چون مسافت برای آن ها طولانی بود و از طرفی دلشان می خواست حتما در مراسم حضور داشته باشند. او ادامه می دهد: بعد از اعلام اینکه اجتماع در مقابل مسجد عباسی برگزار می شود، افراد زیادی از محله به این مراسم پیوستند. به طوری که هر شب بر تعداد شرکت کنندگان اضافه شد و اکنون



### ● ○ چه خاطره ای از مسابقات داری؟

مسابقه گروهی «فورال» که سال ۱۴۰۳ در تهران شرکت کردیم، برایم خاطره های خوبی به همراه داشت. در کنار دختران دیگر به مسافرت رفتن و دوری از خانواده، تجربه جدیدی بود. چون در تیممان بچه های کوچک تر هم بودند، مسئولیت داشتن در قبال آن ها برایم جالب بود. البته کسب مدال اول کشوری، همه سختی ها را برایمان به شیرینی تبدیل کرد.

### ● ○ آینده ات را در این رشته چگونه می بینی؟

کسب مقام های کشوری برای هر ورزشکاری شیرین است. اما دوست دارم روزی به عنوان نماینده کشورمان در مسابقه های برون مرزی و بین المللی شرکت کنم. همیشه به این فکر کرده ام که آینده درسی ام از ورزش جدا باشد.

### ● ○ زمانی که حس و حال خوبی نداری و خسته ای، چه کاری انجام می دهی؟

این روزها که برای کنکور آماده می شوم و تفریح کمی دارم، هر زمان خسته ام، تمرین های ژیمناستیک را انجام می دهم. این ورزش باعث می شود انرژی و روحیه بگیرم.

### ● ○ به نظرت، رشته ژیمناستیک چه کمبودهایی دارد؟

ورزشکاران این رشته در باشگاه های شهر از حداقل ها هم محروم هستند. برای مثال، باشگاه خودمان تخته پرش مناسبی ندارد. برخی از باشگاه ها وسایلشان قدیمی است. به طور کلی، باشگاه تخصصی برای این رشته بسیار کم است. از مسئولان می خواهیم که لااقل امکانات اولیه را برای این رشته در نظر بگیرند.

ورزشکار نوجوان محله قائم<sup>(عج)</sup> از دلیل علاقه پیدارش به ژیمناستیک می گوید

## مجال برای خلاقیت



### ● ○ چطور ژیمناستیک توانست

تو را جذب کند؟

تنوع حرکت ها و گستردگی این رشته ورزشی را دوست دارم. در ژیمناستیک می توانم خودم حرکت های جدیدی طراحی کنم و کسی مانع این خلاقیت نمی شود.

### ● ○ برای به روز شدن اطلاعات در

این رشته، چه کاری انجام می دهی؟

مسابقات بانوان ورزشکار سایر کشورها را تماشا و از نظر تکنیکی الگو برداری می کنم. برای مثال، از آن ها یاد گرفته ام که هنگام اجرا بچند بزنم، استوار قدم بردارم و حرکت ها را بدون اشکال اجرا کنم.



سمیرا منشادی | ریحانه نجیب نژاد از سه سالگی ژیمناستیک را شروع کرد و در حالی که خانواده اش انتظار نداشتند، این ورزش را ادامه داد. پنج سال بعد، وقتی مربی اش بنا به دلایلی، از باشگاهی که تمرین می کرد، رفت، ریحانه هم به مدرسه شنا رفت. در مدتی که مشغول این ورزش بود، توانست ۲ مقام سوم در ناحیه ۳ آموزش و پرورش به دست بیاورد. او در چند رشته گروهی مانند والیبال نیز خودش را محک زد اما نتیجه دلخواه را کسب نکرد. ریحانه که اکنون هفده سال دارد، دو باره ژیمناستیک را از سر گرفته و دو مقام اول استانی و یک مقام اول گروهی در سطح کشور به دست آورده است. این دختر ورزشکار محله قائم<sup>(عج)</sup> امسال خودش را برای کنکور آماده می کند.

### ● ○ چه شد که به ژیمناستیک برگشتی؟

چند سالی از فضای این ورزش دور بودم تا اینکه از دوستانم شنیدم مربی جدیدی برای باشگاه محله مان آمده که بسیار ماهر است. از طرفی در این سال ها با آنکه رشته های مختلفی را امتحان کرده بودم، هیچ کدام به اندازه ژیمناستیک برایم هیجان انگیز و جذاب نبود. به نظرم، کار گروهی در تیم ها حرف اول را می زند که من نتوانستم خودم را با آن ها هماهنگ کنم. البته این را هم بگویم که محیط تمرینی این ورزش ها چندان به دلم ننشست.



بازخورد

## با اطلاع‌رسانی شهرآرامحله و اقدام بموقع اداره فضای سبز منطقه ۸ انجام شد رفع زحمت شاخه شکسته درخت



ماشین را به داخل پارکینگ ببرم. از طرفی شاخه درست جای دوزدن ماشین هاست و خطر دارد. لطفاً رسیدگی فرمایید.»  
با ارسال این پیام به سید محمود ثریایی، رئیس سابق اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۸، و اقدام سریع و بموقع این اداره، عملیات جمع‌آوری درخت آسیب دیده در مدت بسیار کوتاهی انجام شد تا علاوه بر رفع مشکل شهروند، مسیر تردد شهروندان دیگر نیز به سرعت بازگشایی شود.

نجمه موسوی زاده در پی وزش طوفان و گزارش یکی از شهروندان درباره شکستگی شاخه درخت در خیابان امام رضا ۵۹، نیش چهارراه دوم، موضوع توسط شهرآرامحله به رئیس اداره فضای سبز شهرداری منطقه ۸ اطلاع‌رسانی شد.  
در متن ارسالی شهروند به شهرآرامحله نوشته شده بود: «شب از محل کارم به خانه برمی‌گشتم که دیدم در مقابل خانه ما به دلیل شدت وزش طوفان، درخت شکسته و روی زمین افتاده است و نمی‌توانم

## محله به روایت شما



چند شب پیش، وقتی به میدان بسیج رفته بودم، پرچم سبز بزرگی را دیدم که روی آن اسم امام رضا(ع) در کنار نام کشور عزیزمان دیده می‌شد. مردم هر کدام گوشه‌ای از آن را گرفته بودند. این کار قشنگ در اجتماع بزرگ امام رضایی‌ها انجام شده بود.

تصویر و متن از احمد رضا احمدیان، عضو شورای اجتماعی محله امام رضا(ع)



این شب هادر محله در کنار تجمع، جشن برگزار می‌شود. مسجد حمزه سیدالشهدا(ع) کلی برنامه شاد برایمان اجرامی کند، به طوری که دخترهایم هر شب اصرار می‌کنند حتما در تجمع حاضر شوند. آن‌ها مداحی مراسم را می‌پسندند. سرودها را دوست دارند و از شنیدن نشان کیف می‌کنند.

تصویر و متن از زهرا امین شهباز، محله انقلاب

امام جماعت، هیئت امناء و اعضای شورای اجتماعی محله عسکریه در شب میلاد امام رضا(ع) به ساکنان و کسبه همسایه مسجد گل هدیه دادند. آن‌ها یکی یکی در خانه‌های ما زنده‌یاب کاسبان گل می‌دادند تا هم فضای شادی فراهم کنند و هم اگر سروصدای مراسم مسجد آزارشان داده است، از آن‌ها دلجویی کنند.

تصویر و متن از محمدعلی سرحدی، عضو شورای اجتماعی محله عسکریه



شصت و یکمین شب تجمع اهالی محله امام خمینی(ره) جلوه مسجد ایزدی زیر بارش شدید باران برگزار شد. دیدن آن جمعیت که بعضی هایشان، فرزندان خردسالشان را به همراه آورده بودند، اشکم را درآورد. این وقت هاست که به ایرانی بودنم بیشتر از پیش افتخار می‌کنم.

تصویر و متن از ساناز خانیکی، محله امام خمینی(ره)